

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نیلاب

۱۹ فبروری ۲۰۱۸

حاشیه ای بر گفتمان روشنفکری فیسبوکی اخیر

"فلاسفه به انحاء مختلف جهان را تفسیر کرده

اند، در حالی که مطلب بر سر تغییر آن است."

کارل مارکس: «تیز هائی در باره فوئرباخ»

روشنفکر انقلابی به تولید فکری می پردازد و علیه قدرت می ستیزد، روشنفکر محافظه کار به باز تولید شرایط استمرار وضع موجود عرق می ریزد؛ روشنفکر سترون به تکرار مکررات و بدیهیات می پردازد؛ روشنفکر سرگشته و سر شکسته هر جایی در این میان اما به قول معروف با "اشک ریزی بر مزار شهداء" و سنگر گرفتن دروغین پشت نام و اعتبار آنان، خود را مطرح می کند؛ روشنفکر نمایانی بی مایه، بی تعقل با قبول آسان حرف و حدیث و دیکته فرومایگان، ندانسته به دنبالچه و چماق گنده آنان مبدل می شوند.

به شکرانه انقلاب الکترونیک، دو عرصه خلاقیت معنوی در کشور ما افغانستان به ابتداء کشیده شده و معیار های آن فروریخته است: یکی عرصه موسیقی؛ دیگری عرصه "ادبیات" به معنای عام کلمه. فضای مجازی (انترنت و شبکه های اجتماعی)، به یک فضای بدون حدود و ثغور، بی در و پیکر؛ به شهر بی پرسان و به آشفته بازاری مبدل شده است. در این عرصه با معیار های فروریخته اش، افراد در سطوح مختلف فهم موضوعات و یا افراد متظاهر، بدون مسؤلیت و وسواس از نقد، هر چه در چانته دارند و هر آنچه بر آنان دیکته و تحمیل می شود - اعم از درست و نادرست - در شکل نثر و نظم اکثراً با املاء و انشای غلط نوشته و به بال امواج می بندند. این آشفته بازار آن قدر انباشته از متاع بُنجل و در عین حال شلوغ است، که تمیز "غش" و "ناب" در آن مشکل می نماید.

یکی از عرصه های ارائه تقلب در این بازار ریاء بدون تشویب از بازخواست، عرصه شبکه های اجتماعی، مخصوصاً "فیس بوک" است. در این شبکه ها، افراد اکثراً کم مایه بدون ارائه آدرس و هویت فکری - شخصی مشخص به طرح مختصر و عامیانه غامض ترین مسائل جامعه شناسی و انقلاب در چند جمله می پردازند و انقلاب را در فیسبوک به پیروزی می رسانند و از این بابت فخر نیز می فروشند. تعدادی از فرومایگان و عوامفریبان منحرفی نیز که شهامت پاسخ دادن به تاریخ و رویارویی با درست اندیشان را ندارند، در پی کسب شهرت کاذب و یا گم کردن رد

پای و گریز از بازپرسی، بعضاً و یا با فرستادن دیکته هائی آمیخته با زبان نیش و کنایه به دیگران به قصد سبوتاز؛ اذهان را مشوب می سازند و نقش ارتجاعی از خود به یادگار می گذارند.

در این بازار تقلب و ریاء، یکی از سوژه ها و مفاهیمی که در عرصه اجتماعی و در مبحث گفتمان منطقی روشنفکری به ابتدال کشیده شده است، خود مفهوم "روشنفکر" است. واژه روشنفکر به بهانه "تحلیل مشخص از وضع مشخص" هم وسیله توجیه کژانیشی است، هم چماق تکفیر! این روز ها بازار بحث های عامیانه روشنفکری فیس بوکی گرم است و در این شهر بی پرسان هر کسی به سهولت ادعای روشنفکری می کند. بعضاً در توزیع القاب و صفات به یک دیگر چنان حاتم بخشی می کنند که اگر قهرمانان اسطوره ئی یونان باستان، رستم دستان و مجید قهرمان هم زنده می بودند، با نثار این القاب به ایشان، عرق بر جبین می آوردند. من کمتر به فیسبوک سر می زنم. در گرماگرم این حاتم بخشی ها دوستی لینک نوشته ای را برایم ارسال کرد. این نوشته دیکته فردی خاص است که به نام فرد دیگری به عنوان بلاگردان در فیسبوک به تاریخ هشتم ماه جنوری امسال نوشته و نشر شده است. فرد جبون دیکته کننده در حقیقت خواسته است که ناشر را زیر رگبار قرار داده و خود وی مصون و ناشناخته؟! بماند و در گوشه عافیت قند و قروت بزند. اما، به قول شاعر:

به هر رنگی که خواهی جامه می پوش من از طرز خرامت می نشاسم

در یک جامعه تقسیم شده به طبقات و لایه های گوناگون اجتماعی، نیرو های اجتماعی و گرایش های فکری عقبگرا، محافظه کار و پیشرو وجود دارند. بر پایه این منافع طبقاتی، روشنفکران مدافع این منافع متضاد و چندگانه نیز عرض اندام می کنند. هر طبقه روشنفکران خود را دارد. روشنفکران و افکار ارتجاعی در نقش مدافع منافع نیرو های میرنده و متعلق به گذشته از خود سخت جانی نشان می دهند؛ روشنفکران و افکار محافظه کار در نقش مدافع منافع مسلط و تداوم وضع موجود تفکر و عمل می کنند؛ و به همین گونه، روشنفکران و افکار پیشرو به حیث مدافع منافع طبقات و اقشاری عرض وجود می کنند که منافع آن ها در تغییر وضع موجود است. بدین معنی ما در جامعه کهن تقسیم شده سه دسته از روشنفکرانی را سراغ داریم که یکی رو به گذشته، دیگری پاسدار وضع موجود و سومی رو به جلو دارد. در این جایگاه، خلاف برداشت های عامیانه از روشنفکر و رسالت اجتماعی اش، مقوله "روشنفکر" مفهوم یک دست و هماهنگ با رسالت واحد را ارائه نمی کند. در این مقاله منظور از "روشنفکران"، آن قشر زحمتکشان فکری مربوط به طبقه متوسط نیست.

به اعتبار این تقسیم بندی روشنفکران بر پایه منافع متضاد طبقاتی، آنان وظائف یکسانی ندارند. تفسیر جهان بدون پرداختن به تغییر آن، عمدتاً کار روشنفکران محافظه کار خواستار تداوم وضع موجود است. روشنفکر عقبگرا (ارتجاعی) نیز از جایگاه منافع نیرو های میرنده خواهان رجعت از وضع موجود در مسیری قهقرائی است. تغییر جهان وظیفه و دغدغه هر روشنفکر نیست. شناخت جهان برای تغییر آن فقط رسالت روشنفکران آینده نگر دسته سوم یعنی روشنفکران انقلابی در نقش حامل اندیشه های مبشر تغییر است و بس. بناءً گفتن این که تغییر جامعه، وظیفه روشنفکر است، درکی نادرست از مسأله است؛ زیرا چنانچه توضیح شد، هر روشنفکر در پی تغییر نیست.

انقلاب برای دگرگونی مناسبات تولیدی کهن و ایجاد مناسبات نوین در جامعه صورت می گیرد، نه در خلال کتاب ها و یا در جریان بازی روشنفکران از خود راضی " بر بالای برج بلند نشسته " با مفاهیم "مردم"، "انقلاب" و "آزادی". آنانی که از چنین جایگاهی واژه انقلاب و مفاهیم انقلابی را به بازی می گیرند، به مانند مسخ شده ها، افلاس زده ها و سازشکاران "غیرمحارب" سنگر گرفته در عقب اعتبار نام آوران انقلابی؛ در صدد آنند تا "برای خود شهرت و آبرو گدائی کنند". وظیفه روشنفکر انقلابی رفتن در میان مردم برای بردن آگاهی انقلابی و سازماندهی توده های تحت ستم و

تدارک همه جانبه برای حدوث تغییرات انقلابی است. اما این وظیفه خطیر با سر و کله نشان دادن در میان توده ها فرق دارد؛ کار روشنفکر انقلابی در بین توده ها، از رفتن روشنفکر نمایان فاقد موضع گیری صریح انقلابی و سازشکار به لجنزار جامعه مدنی فاسد ساخته اشغالگران امپریالیست و یا به قصد تجارت، از زمین تا آسمان فرق دارد.

انقلاب کار توده های میلیونی است، کار جمع است و کار طبقه است، نه کار افراد منفرد. با این دورنما است که "روشن ساختن ذهن" توده ها و جوانان آنان و آماده نمودن شان برای امر انقلاب، مطرح می شود. این جاست که پای تشکیلات انقلابی به میان می آید. هر فرد انقلابی که برای این تغییر می خواهد کار کند، اولین وظیفه اش آوردن نظم فکری - تشکیلاتی و یا پیوستن به تشکلات موجود مترقی و تقویت آن است. فرد تشکیلات گریز و کارشکن به تنهایی قادر به انجام کار تشکیلات نیست. فرد مافوق جمع تشکیلاتی نیست. در دنیای مبارزه و انقلاب، فرد به تنهایی در حکم هیچ است.

روشنفکری که ادعای خدمت به خلق و رفتن در میان توده ها را دارد، در پهلوی انسلاک به تئوری انقلابی در نظر و عمل، باید دارای اخلاق و سجایای عالی انقلابی باشد، یک روشنفکر مدعی خدمت به خلق باید متواضع، رک و راست، صریح، شفاف، جانبدار، صادق، مستدل، منطقی، جدی و مسؤولیت پذیر باشد. توسل به نیش و کنایه قلم و زبان و مبهم نویسی نیش دار نشانه جبن است و با اخلاق انقلابی مبیانت دارد. گفتن این که: «برخی از روشنفکران» ما عادت دارند که به اصطلاح در خمیر موی بیابند. هر کاری که خود شان انجام می دهند، اصولی و بجاست، اعمال دیگران خطا و اشتباه آمیز. این طیف از «روشنفکران» عاشق صدای خویشان اند. آنچه که خود می گویند، وحی آسمانی است و از دیگران آیه های شیطانی! هر گاه کسی به سوی آن ها انگشت انتقاد دراز کند، دنیا بر سر شان قیامت می شود. برخی از این «مبارزان» ما سنگ در آستین دارند و قمه دو لبه در کمر. با کم ترین بگو مگوئی بر فرق دیگران سنگ می کوبند و سینه شان را با کارد می شگافند؛ خلاف صمیمیت، رک و راست بودن، صراحت، شفافیت و صداقت انقلابی، جانبدار بودن، موضع داشتن، مستدل، منطقی، جدی و مسؤولیت پذیری می باشد. این نوع برخورد مبهم آمیخته با زهر، با اخلاق و اندیشه انقلابی خدمت به خلق مغایرت داشته و از ریشه های اخلاق و ایدئولوژی لومپن پرولتاریائی برمی خیزد. زیرا در عمل دیده شده است که "سنگ در آستین داشتن و قمه دو لبه در کمر" به درد لومپن پرولتاریا می خورد و عناصر روشنفکر مترقی با این ابزار و روش ها بیگانه اند و طرز استعمالش را نیز نمی دانند.

درک مشکلات و مصیبت های جامعه، لمس کردن درد های مردم با گوشت و پوست" و تلاش برای تغییر موقعیت ستم کشی توده های مردم، کار هر روشنفکر نه، بلکه رسالت خطیر روشنفکر انقلابی است. و روشنفکر انقلابی نیز بدون چنگ زدن به تئوری و تشکیلات انقلابی؛ با سوار شدن بر اسب پیلتن، یک تنه هرگز به "شناختن درد مردم"، "فریاد درد مردم" و "نسخه پیچیدن برای علاج آن" دست نخواهد یافت. با صحبت های عوام پسند مبهم و تخریش کننده، دوپهلوی و فاقد محتوای مشخص و صمیمیت و صراحت انقلابی؛ نمی توان به این مهم پرداخت. نقد باید صریح و مشخص باشد و مخاطب آن نیز باید بفهمد که این نقد خطاب به اوست. وقتی کسی روشنفکرانی را به نقد می کشد که بنا به ادعایش در برج عاج نشسته اند و با "سخنان سلمبه و قلمبه می خواهند مشکل مردم را حل کنند"، باز هم ناقد باید به همان منطق و اندیشه ای متوسل شود که نزد "برج عاج نشینان" اعتبار دارد. ناقد شاکای از کم کاری این دسته روشنفکران به جای عامیانه نویسی و مسؤولیت دیکته عناصر جبون و فرومایه را گرفتن، چرا از موضع اندیشه انقلابی؛ همان اندیشه ای که افراد و تشکل های انقلابی را قادر می سازد در روشنائی آن به "شناختن درد مردم"، چگونه فریاد کردن آن درد" و "نسخه پیچیدن برای علاج آن" برسند؛ به نقد روشنفکران "بی عمل سلمبه و قلمبه" گوی نمی پردازند. توسل جستن به نیش و کنایه و عامیانه نویسی به جای ارائه استدلال و منطق از موضع تئوری مطرح در

بین روشنفکران مدعی خدمت به خلق؛ یا بیانگر افلاس فکری و ناباوری ناقد فیسبوکی و فرد دیکته کننده است و یا نشانه عجز و بی‌عرضگی آن فرد یا افراد.

این برای انقلابیون عملورز کشور ما یک مسأله حل شده است که "فورمول های عام کتاب ها" حاصل و جمع بندی تجارب حاصله از پراتیک دیگران است و صرفاً در نقش تئوری های عام برای انقلاب کشور ما دارای ارزش است. اما این تئوری های عام بدون انطباق با ویژگی های اجتماعی - اقتصادی و تاریخی کشور ما، به خودی خود و من حیث "کلیشه" ها راه حل مصائب توده های ستمکش کشور ما را به دست نمی دهند و به تنهایی "به درد بخور نیستند". درست با انطباق عام با خاص یعنی تئوری عام کتابی با واقعیت های جامعه ما است که تئوری انطباقی انقلاب افغانستان زاده شده و در پرتو آن ما قادر خواهیم شد تا: "از اوضاع کشور و جهان تحلیل درست و واقعی داشته باشیم و مطمئن خواهیم شد که نه "به راست می‌غلطیم" و نه "به چپ می‌زنیم". چسبیدن به "فورمول های عام کتاب ها و کلیشه سازی" به جای برخورد دیالکتیکی به تئوری های عام حاصل از پراتیک انقلابی دیگر کشور ها و "زدن به چپ" همان قدر "از واقعیت های جامعه [و نیاز توده های ستمکش] ما فاصله دارد" که بیزاری از تئوری های عام انقلابی، نفی تجارب دیگران، نفی برخورد دیالکتیکی به موارث انقلابی جهانی، خوار شمردن عنصر آگاهی انقلابی، طرد راسیونالیسم از موضع پراتیسیسم عامیانه و غلتیدن به راست. نفی عبث و ۱۰۰٪ تئوری های عام مندرج در کتاب ها، به معنای نفی عام بودن تضاد و مطلق ساختن خاص بودن تضاد است.

"بهترین تحلیل ها همانا تحلیل مشخص از اوضاع مشخص" در پرتو تئوری مشخص است. اما در مورد این که "افکار و تئوری ها چیز ثابت و لایتغیر نیستند، شرایط کشور ها و تضاد ها جا عوض می کنند و روشنفکر باید اوضاع متغیر را از نظر دور ندارد": این جز یک کلی گوئی مبهم به قصد سفسطه چیزی بیش نیست. برای آنانی که خواهان تغییر مناسبات تولیدی کهن اند، تئوری انقلابی ابزار این تغییر است. تئوری انقلابی چیزی فی نفسه و مقدس و کلام ربانی مُنزل نیست که لایتغیر باشد. این تئوری نه آیه های دُگم، بلکه رهنمای عمل است؛ این تئوری در نقش قطب نما و چراغ راه، سمت و مسیر را نشان می دهد؛ این تئوری وسیله شناخت جهان برای تغییر آن است. تئوری انقلابی که بی باوران و مسخ شدگان ما از آن بیزار و گریزان اند، در کل برخاسته از عمل جمعی انسان ها است؛ این تئوری در هیأت حقایق ذهنی برخاسته از واقعیت عینی است که در ذهن انسان کنشگر بازتاب یافته و سننیز شده است؛ از آن جا که واقعیت در مجموع در حال تغییر است، تئوری برخاسته از آن نیز باید دمبدم با واقعیت گام بردارد و غنی و متحول شود.

در پرتو این تئوری زنده است که "روشنفکر" ما قادر می شود تا هنگام تغییر شرایط کشور ما و جا به جایی تضاد ها، "اوضاع متغیر را" مد نظر داشته باشد.

اپورتونیسیم راست و "چپ" هر دو انحراف از راه درست انقلاب در یک کشور است و زیانبار اند، اما در این میان، خطر اپورتونیسیم راست به امر انقلاب بیشتر است.

ترکیب افکار و تئوری ها چیز ثابت و لایتغیر نیستند، شرایط کشور ها و تضاد ها جاعوض می کنند و روشنفکر باید اوضاع متغیر را از نظر دور ندارد"، شاه بیت و نقطه عزیمت اپورتونیسیم و رویونیسم است. انواع رویونیسم کهن و مدرن از زمان برنشتاین و کائوتسکی و خروشف تا دن سیاوپین و تا امروز همه اپورتونیسیم های راست به بهانه ضرورت تغییر تئوری همپای واقعیت ها، برای توجیه خیانت تاریخی، اپورتونیسیم، سازشکاری، مامشات و تسلیم طلبی طبقاتی و ملی؛ تجدید نظر در اساسات تئوری انقلابی و یا فراموشی جنبه های انقلابی آن را تجویز کرده اند. این ترفند بهانه جدیدی نیست، هم در جهان بیرون و هم در نزد افراد و تشکل های انقلابی مدعی خدمت به خلق در کشور ما

افغانستان ملعبه دست اپورتونيست ها شده است. مسخ شدگان و بي باوران دور و پيش ما نيز از اين طرفند طرفي نخواهند بست.

زندگي در كليتش آزمونگاه جديت و صداقت افراد و تشکل هاي مدعي رفتن در ميان مردم و روشن ساختن اذهان توده ها است. به قول زنده ياد داؤود سرمد شاعر پاکباز انقلابي کشور، هر فکر و عملي سنجش "غش" و "ناب" شده و کارنامه هاي طولاني مدت افراد مدعي نيز ميزان مي شود. در سطح درون خلق و از جمله روش حل صحيح تضاد هاي دروني ميان تشکل ها و افراد انقلابي، "روش وحدت و مبارزه است". اما روش خلق و تشکل هاي انقلابي با امپرياليست ها، مرتجعان، ضد انقلابيون و تسليم طلبان بي آرم "وحدت و مبارزه" نيست. خلط کردن اين دو مطلب، چيزي جز سفسطه اپورتونيسي و مماشات و خوشروئي با تسليم طلبان خادم درگاه استعمار، نيست. در اين مورد مسأله به قدر کافي وضاحت دارد.

درست است که "اتحاد و همدلي ميان روشنفکران ملي و مترقي، يکي از نياز هاي بسيار جدي و ضروري پنداشته مي شود"، ولي با کدام معيار و توشه فکري و چهارچوبه سياسي روشن؟ کساني با کارنامه هاي ننگين تاکنوني، در اوج وقاحت، "تکروي متعصبانه" کسي يا کساني را بهانه زيرپا کردن و گذشت اپورتونيسي از اين معيار ها، توشه فکري و چهارچوبه سياسي سازند، در واقع به زيان وحدت، قطب مبارزه را مطلق مي سازند و بدین وسيله از يک اصل اساسي تخطي مي ورزند. اين خودش در عين حال تکروي، جبن و هراسيدن از بحث منطقي و دموکراتيک رو در رو است.

ديکته نويس مشخص نساخته است که اين "تکروي متعصبانه" از جانب کي ها عليه چه کساني است؟ باز هم تهمت و افتراء جبونانه! ولي معلوم است که ديکته نويس درد اين "تکروي متعصبانه" را بر شقيقه اش از آن سيلی هاي آبداري حس مي کند که اخيراً بر صورت کريه تسليم طلبان خيانت پيشه حواله شده است. اين بيانگر همدردی، همسوئی و همسرشتی اين عنصر هر جائي با تسليم طلبان مطرود خطاکار و خيانتکار است. درد او از همين جاست!

وحدت و مبارزه ايجاب مي کند که به جای قمه کشي فيسبوكي و سينه را با کارد شگافتن؛ با سلاح استدلال و منطق گرهی از کار گشوده و کنه نظرات و برداشت هاي خویش را به طور مشخص، صريح، شفاف و مستقيم رو در رو به بحث بگذاريم. اين مهم زماني ميسر مي شود که با تکیه بر وحدت؛ "اصولي و بجا" را مقابل "خطا و اشتباه آميز" و "وحي آسماني" را برابر "آيه هاي شيطاني" بگذاريم و با مبارزه منطقي ببينيم که کي ها از "انتقاد" مي هراسند و بر سر چه کساني "قيامت" مي شود. وقتي به اصول و ارزش هاي مشخص مطروحه با روش هاي منطقي و دموکراتيک مراجعه شود، نيازی به "سنگ آستين" و "قمه دو لبه در کمر" نيست. با حاکم شدن اصول مطروحه (اگر ديکته نويس حجله نشين و ناشر به آن باور داشته باشند و آن را به بهانه تغيير شرايط کشور، منسوخ و کهنه شده نپندارند)، مي توان سنگ آستين و قمه دولبه را به سينه دشمنان مردم حواله کرد.

دشمنان مدعيان خدمت به خلق و روشن ساختن اذهان مردم، عبارت اند از امپرياليسم جهاني (به ويژه امپرياليست هاي اشغالگر امريکا و ناتو) و ارتجاع بومي و بيروني و دوستان آنان نيز توده هاي زحمتکش و تحت ستم کشور و جهان اند.

شرط آغاز و ادامه شيوه وحدت و مبارزه برای حل اختلافات ايدئولوژيک - سياسي ميان آناني که در صف خلق قرار دارند و خود را مدافع منافع کشور و مردم مي دانند و شور روشنفکر مردمی را در سر دارند، عبارت است از چنگ زدن به ارزش هاي فکري ديرپای نهادينه شده؛ نهراسيدن از بحث، از دشواری ها و از بردن نام امپرياليسم؛ جديت و صداقت انقلابي در عين خط کشي بين خود و امپرياليسم و ايدی رنگارنگ داخلی و خارجي آن است. درست از طريق

تقابل به اصطلاح "وحی آسمانی" و "آیه های شیطانی" با روش استدلال منطقی است که هم در مورد مبانی فکری - سیاسی و دورنما و هم در مورد وظائف، روش ها و ابزار مبارزه و تشکیلات، همزبانی حاصل می شود. این روزنه باز است و هر نوع صلائی و ابتکاری در این زمینه سزاوار تحسین و استقبال! بگذار جدل منطقی انسان های متمدن و با فرهنگ بر قمه کشی لومپنانه فیسبوکی غلبه کند!

تابعـد...